



آشنایی با فطرت‌گرایی توحیدی در فرایند تدریس

این چتر ماست

روح اله رضاعلی

◀ اوایل دهه ۹۰، هم‌زمان با تغییر در نظام آموزشی، واژه‌های وارد ادبیات آموزش‌وپرورش و اساساً برنامه‌های درسی شد که تا آن موقع خیلی به آن پرداخته نمی‌شد. یادم هست، در دوره‌های آموزش ضمن خدمت مدرسان استانی، شش ساعت «برنامه درسی ملی» برای همه گروه‌های درسی تعریف شده بود که به اتفاق تعدادی از همکاران توفیق تدریس آن‌ها را داشتیم. در اولین کلاس آموزشی که مدرسان استانی در آن حضور داشتند، برای شروع بحث سؤالاتی

را مطرح کردم. بحث و گفت‌وگوی داغی شکل گرفت! انگار زمان ایستاده بود تا ما به نتیجه برسیم. یکی از معلمان حاضر در کلاس پرسید: چرا مباحثی فلسفی را مطرح می‌کنید که با درس‌دادن ارتباطی ندارند؟ ما چرا باید به مسائلی پیچیده فلسفی بپردازیم و بدانیم مثلاً «فطرت‌گرایی توحیدی» چیست؟ من به همکاران یاد می‌دهم که کتاب‌های درسی تغییر کرده‌اند. آموزش‌ها و روش‌های ارزشیابی هم دستخوش تغییر شده‌اند؟ به نظرم این‌گونه مطالب

معلمان را سردرگم می‌کنند؟ در کلاس همه‌های شکل گرفت. غالباً تأیید می‌کردند و یکی و دو نفر هم در دفاع، همان حرف‌های ابتدایی جلسه را مطرح می‌کردند. یادم هست موضوع را در زنگ استراحت با یکی از استادان مطرح کردم. ایشان هم بر این موضوع اذعان داشت که در کلاس او هم این مسئله مطرح شده است. در افکار خود غرق شدم. سؤالات و بحث‌های معلمان از ذهنم عبور می‌کرد. چرا معلمان باید بدانند فطرت‌گرایی

توحیدی چیست؟ الگوی هدف‌گذاری در برنامه‌داری درسی ملی چیست؟ اصلاً چرا باید برنامه‌داری درسی ملی را بشناسند؟ تدریس به فلسفه، آن هم فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی، چه ربطی دارد؟ و ...

وقتی وارد کلاس شدم، پرسیدم: چه تعریف یا کارکردی از تدریس دارید؟

هر کدام از معلمان تعریفی ارائه می‌کردند. یکی گفت: تدریس یعنی درس دادن. دیگری گفت: مجموعه‌ای از فعالیت‌های معلم برای ایجاد یادگیری و ...

اگر تدریس را به معنای درس دادن در نظر بگیریم، یعنی می‌خواهیم مجموعه‌ای از مطالب و مفاهیم را به دانش‌آموزان بگوییم تا آن‌ها هم «یاد بگیرند» آن‌ها را تکرار کنند یا انجام دهند. در این حالت، دانش‌آموز شما مانند یک مسئول انبار است که کالا یا همان مطالب و مفاهیم را تحویل می‌گیرد و هر زمان شما خواستید، به شما تحویل می‌دهد؛ بدون هیچ کم و کاست. وقتی شما تدریس را به معنای ارائه‌ی مطلب یا همان تحویل کالا می‌دانید، دانش‌آموز را مانند انبار خالی فرض کرده‌اید که می‌توانید کالاها را در آن قرار بدهید.

خب همه‌ی این نگرش‌ها و رفتارها از پیش‌فرض‌هایی آمده‌اند که معلم آگاهانه یا ناآگاهانه انتخاب کرده است. او دانش‌آموز را موجود زنده‌ای فرض کرده که اختیاری از خود ندارد و به تعقل یا تغییر در کالاها نیازی نمی‌بیند و حتی بهترین دانش‌آموز کسی است که کالاها را به بهترین شکل ممکن دریافت و همان‌گونه ارائه دهد. یادگیری نیز در این برداشت یعنی تحویل به موقع و بدون کم و کاست مفاهیمی که ارائه شده است. وقتی کالا را تحویل داد، انبار خالی می‌شود و منتظر کالاها بعدی است و اثری از مفاهیم گذشته باقی نمی‌ماند.

این پیش‌فرض‌ها در مورد تدریس، دانش‌آموز و یادگیری، نگرش فلسفی را شکل می‌دهند. حال سؤال دیگر این پیش‌فرض‌ها از کجا می‌آیند؟ آیا این پیش‌فرض‌ها باید براساس خرد جمعی،

تجربه‌های علمی و عملی گذشتگان و معاصران سرزمینی با این وسعت فرهنگی و اجتماعی باشد یا براساس سایر نظام‌های آموزشی که در بستر فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوت از سرزمینمان شکل گرفته‌اند؟

فلسفه‌های که ماهیت اصلی انسان (دانش‌آموز) را معنوی می‌داند و قدرت عقل و اراده‌ی انسان را متمایزکننده‌ی او از سایر موجودات، (فلسفه‌ی ایده‌الیسم) و اعتقاد دارد دنیای خارج از ذهن انسان وجود ندارد و اساساً واقعیت این جهان همان چیزی است که انسان درک می‌کند (فلسفه‌ی ایده‌الیسم)، قطعاً با فلسفه‌های که این دیدگاه را قبول ندارد متفاوت است؛ فلسفه‌های که می‌گویند جهان مادی خارج از ذهن انسان وجود دارد و آن را واقعی می‌داند و اعتقاد دارد که شناخت پدیده‌ها فقط از طریق حواس ممکن است، برداشتی متفاوت از دانش‌آموز ایجاد می‌کند.

کلاس ساکت بود که این مطالب را می‌گفتم. یکی از معلمان دستش را بلند کرد و پرسید: این دانستن‌ها چه دردی را از معلمان حل می‌کند؟ چه مهارت‌ها و روش‌هایی برای تدریس بهتر ارائه می‌دهد؟ این جور بحث‌ها معلمان را سردرگم می‌کنند. به نظر من جای این بحث‌ها در دانشگاه است.

یکی از خانم‌های کلاس گفت: اجازه بدهید استاد مطالبش را بگویند و بعد اگر سؤالی بود مطرح شود.

از این حمایت همکار خیلی راضی نبودم، چون اگر ابهام و سؤالی که او مطرح کرد رفع نشود و این‌گونه سؤالات در ذهن مدرسان استانی باقی بمانند، آن‌ها نمی‌توانند به‌درستی چرایی تحول و تغییر نظام آموزشی را برای معلمان تبیین کنند.

گفتم: **آیا در صحنه‌ی نبرد، نیروهایی که با دشمن می‌جنگند، اگر بدانند برای چه می‌جنگند، هدف اصلی از این پیکار چیست، چگونه و از چه راه‌هایی باید به این مبارزه پرداخت،**

با کسی که فقط به سمت جلو شلیک می‌کند، تفاوتی دارند یا خیر؟

وقتی شما این پیش‌فرض را قبول می‌کنی که خداوند متعال در سرشت همه‌ی انسان‌ها و دانش‌آموزان سرمایه‌ای به نام فطرت قرار داده تا با بهره‌گیری از این توانایی‌ها به زندگی مطلوب و انسانی برسد، آیا در نگرش شما نسبت به دانش‌آموزی که در یادگیری مبحثی مشکلی دارد، تغییری ایجاد نمی‌شود؟ آیا در نگاه شما به این موضوع که چه چیزی نیاز دانش‌آموز است و چگونه باید آن را رفع کرد، تغییری ایجاد نمی‌شود؟

اگر معلمی بپذیرد دانش‌آموزی که در کلاس درس حضور دارد، مجموعه‌ای از شناخت‌ها، مهارت‌ها و گرایش‌هایی است که در نهاد انسانی او نهفته است که به وسیله‌ی آموزش و تربیت به قطعیت می‌رسند، چگونه تدریس خواهد کرد؟ فرایند یاددهی یادگیری چگونه شکل می‌گیرد؟ ارزشیابی‌ها چگونه خواهند بود؟

در شماره‌های آتی این سؤالات را بیشتر بررسی می‌کنیم تا پاسخ‌هایی برای آن‌ها ارائه شود.

فطرت یعنی چه؟ چرا در برنامه‌ی درسی ملی به‌عنوان یک رویکرد انتخاب شده است؟ الگوی هدف‌گذاری در این رویکرد چگونه خواهد بود؟ اصول تدریس و ارزشیابی در این رویکرد چگونه خواهد بود؟ مگر فطرت‌گرایی غیرتوحیدی وجود دارد که در برنامه‌ی درسی ملی فطرت‌گرایی توحیدی مطرح می‌شود؟

از معلمان و مدیران و همکارانی که این متن را مطالعه کرده‌اند نیز درخواست می‌شود سؤالات و نکات خود را برای ما بفرستند.

منابع

۱. ملکی، حسن. هویت دینی برنامه‌ی درسی. آبیژ. تهران. ۱۳۹۶.
۲. ملکی، حسن. نظریه‌ی فطرت‌گرایی توحیدی در برنامه‌ی درسی. انتشارات مدرسه. ۱۳۹۹.